

بیانیه نشریه باروت

زمینه های پروژ ستم ملی در ایران و چگونگی رفع آن



بیانیه نشریه باروت:

زمینه های بروز ستم ملی در ایران و چگونگی رفع آن

تیرماه ۱۳۹۳

WWW.BAROOTMAG.BLOGSPOT.COM
EMAIL: BAROOTMAG1391@GMAIL.COM

فهرست

ورودی مبحث ۴

یک: دخالت خارجی ۵

دو: جنبش های ضد مرکز ۱۲

روی سخن به انقلابیون کمونیست ۱۶

ورودی مبحث

قصد نشریه باروت از طرح و بررسی این موضوع، به طور یقین باید بگوئیم که از موضع قبول وجود ستم ملی و دفاع از حق ملت های تحت ستم، و در اصل رفع ستم ملی - طبقاتی از کارگران و زحمتکشان در ایران می باشد، اما نقطه تفاوت خود را در برخورد با این پدیده به عنوان یک جریان کمونیستی انقلابی و نه همسان با نیروهای ملی گرای موجود در این جنبش ها که سرآمد همه شان در مقطع کنونی، جنبش ملی آذربایجان* است، و به نوعی هم رأیی با این پدیده را (جنبش به صورت علی العموم و نه شکل ها و آلترناتیو های قومی و امپریالیستی موجود در آن) از منظر حادثتر شدن تضاد طبقاتی بین بورژوازی در کل و پرولتاریا دیده و حل این معما را نیز در دستان پرتوان جنبش کارگری سازمان یافته و متحزب شده کمونیستی می یابد، که البته گونه ی متحزب شدن آن جای بحث در متونی دیگر و عمیق تر شدن در آن را می طلبد.

اما از نظر تاریخی و نه آن چنان که بسیاری از نیروها و فعالین اظهار می دارند، پدیده ستم ملی و به طبع حرکت ضد آن، نه حاصل تنش های قومی** و ملی، که در واقع و حداقل بر اساس اطلاعات موجود در نزد ما، می توان پیدایش اش را از درون کریه ترین ستم های طبقاتی دانست. در واقع ستم ملی پدید آمده در ایران با تمام زمینه های موجود تاریخی آن، بر اساس رشد نامناسب سرمایه داری پدیدار گشته است. برای نمونه توجه داشته باشیم، دقیقاً و در حینی که سرمایه داری در ایران شروع به تولد و رشد می کند، نه تنها می بایست با باقی مانده های قدرت از عصر ماقبل خویش، که می بایست در دو عرصه مهم تر یعنی مبارزه با دخالت دول خارجی (سرمایه داری - امپریالیستی) و جنبش های طبقاتی و ملی پدید آمده از آن نیز دست و پنجه نرم می کرده است، در حالی که نقطه آغاز سرمایه داری در کشورهای اروپائی با این دو پدیده مد نظر ما، اشاره به دو پدیده مورد نظر (که در زیر توضیح داده شده است) با این شدت و حدت روبرو نبوده است:

۱. دخالت خارجی

۲. جنبش های ضد نظم و ضد مرکز

یک. دخالت خارجی

اگر انقلاب مشروطه را نقطه آغاز حرکت سرمایه داری در ایران به عنوان مرحله ای پویا، سیاسی و نمایان ببینیم، در عین حال می بایست دولت و قدرت برآمده از پیشرفت در عرصه تولید را نه در نتیجه رشد کیفی در عرصه تولید و نه به مانند اروپا با پیشرفت های گام به گام علمی، که باید آن را به صورت انفجاری در عرض چند ده سال و با حضور دولت ها و نیروهای خارجی دید. (حتی خواست اشراف زاده های موجود در ایران به مانند کشورهای اروپائی و تکوین یافته از درون یک مرحله تاریخی چند صد ساله عبور نکرده بود، و می بایست آن را و مطالبه کنندگان اش را بیشتر به عنوان اغواشدگان و پادوان دنیای مدرن شده ی سرمایه داری غرب در نظر گرفت).

به عنوان نکته تکمیلی تر باید افزود که اگر رشد گام به گام علمی و تغییر در شیوه

تولید، موجبات پدید آمدن طبقه ای با مشخصات سیاسی ای در سطح اروپا به عنوان سرمایه داران شد، این مورد در کشوری چون ایران و یا شاید کشورهای شبیه ایران، برعکس اتفاق افتاد. یعنی بورژوازی ایران فوراً به مثابه یک طبقه سیاسی و نه اقتصادی مسلط ولی تحت سلطه پدر خوانده خویش عرض اندام کرده حال آن که در شیوه تولید صنعتی و مدرن، حتی بعد از گذشت بیش از یک قرن از تاریخ خود، به گرد پای هم طبقه ای های جهانی اش در کشورهای معظم سرمایه داری، یعنی نقاط مادر نرسیده است. به زبان دیگری می توان گفت ما در اینجا با سیستمی کج واره و بس نامتوازن در همه ی عرصه های اقتصادی، سیاسی اجتماعی و حتی فرهنگی روبرو هستیم و تنها نصیب کارگران و زحمتکشان از اینگونه توسعه و بسط سلطه سرمایه داری استثماری وحشیانه، دیکتاتوری و ارتجاعی، خیلی ظالمانه تر و تیره تر از سیستم فاسد و پوسیده پیشین است. ما این را امروزه در چهره مأموران امنیتی اطلاعاتی (سربازان گمنام امام زمان)، در بگیر و ببندها، شکنجه و تجاوزشان در بیرون و داخل زندانهای مخوف مانند اوین و کهریزک و... دیده و حقیقت اینکه برای همه ساکنین اسیرشده در جغرافیائی مانند ایران، دولت - ملت فقط معنی و مفهوم سرکوب و بی حقوقی افزون تر و به میل دیگران، امپریالیست ها و سازمانهای

جهانی شان رقصیدن و نه چیز دیگری معنی و مفهوم پیدا کرده و می کند.

آمارهای سازمان ملل گویای آن است که کشورهای توسعه نیافته با دارا بودن ۵/۲۸ درصد از کل تولیدات کشاورزی جهان فقط ۹/۶ درصد از واحد های تولید ادوات کشاورزی را دارا می باشند. که ۴۰ درصد تولیدات این واحدها گاوآهن یعنی یکی از ابزارهای ابتدایی کشاورزی می باشد. فقط ۶/۶ درصد ماشین های بافندگی، ۸ درصد موتورهای الکتریکی، ۳ درصد ماشین های تراش، ۷/۱ درصد ماشین های فرز، ۹/۰ درصد ماشین های پرس، آهنگری و نورد فلزات و ۰۶/۰ درصد ماشین های برش فلزات را تولید می نماید. حال چنانچه وابستگی همین مختصر کارگاه های صنعتی در زمینه مصرف ابزار آلات و مواد اولیه به کار رفته در تولید محصولاتشان را به انحصارات را در نظر بگیریم، بهتر به بیگانگی این جوامع نسبت به آنچه که می بایست اساس توسعه مادی و معنوی بشر خواند، پی خواهیم برد.... "کارگاه های بزرگ صنعتی... ۷/۵۶ درصد از مواد اولیه مصرفی شان را از خارج تامین کرده اند. وابسته ترین گروه صنعتی از کارگاه های بزرگ صنعتی نسبت به مواد اولیه خارجی، گروه صنایع ماشین آلات، تجهیزات ابزار و محصولات فلزی بوده که ۸/۸۴ درصد مواد مصرفی خود را از خارج تامین کرده است."***

اما طبقه ای که هنوز زیست بوم تولیدی و اجتماعی را در محدوده ی ایران شکل نداده، مجبور بوده علاوه بر بازمانده های سیستم برآمده از شیوه تولید دهقانی و کشاورزی، سهم سود سرمایه گذاران خارجی و متعاقباً حق سیاست های نظامی آن ها را نیز بپردازد، حال آن که در مسیر پیشرفت طبقاتی خود بدین شکل، ناقض یکی از اصولی ترین اشتراکات دول سرمایه داری می گشت، یعنی وابستگی سیاسی و اقتصادی آن برای بقا، باعث پرورش روحیه نوکر منشی و خود کم بینی و در حقیقت مانع از رشد احساس ملی گرایی بطور روشن سردمداران دولتی و حتی سرمایه داران و ایجاد پروژه دولت و ملت می گشت، چرا که آن ها در بسیاری موارد، صنعت تولیدی مدرن را نه حاصل تلاش های خود یعنی حاصل استثمار نیروی کار داخل که در واقع به عنوان واردات از سوی دولت های سرمایه داری امپریالیستی غربی پذیرفته و مادام که نیاز به تامین ضروریات خویش داشتند، می بایست که تعهد به وابستگی و غیر ملی بودن خود را به قدرت های بزرگتر سرمایه داری عملی می نمودند و این جاست که می توان گفت؛ اگر طبقه نوین سرمایه داران در نقاط مادر، ملیت هائی از قبیل آلمانی، فرانسوی یا ایتالیائی، را حداقل برای حفظ خود در مقابل نیروهای خارجی برمی سازند، اما اقشار گوناگون سرمایه داری ایران به دلیل

وابستگی شدید خود، برای حفظ موقعیت و نیز سرکوب نیروهای نوین اجتماعی، می بایست که مدام ناقض اصل ملیت سازی می بوده اند. بدین تعبیر بورژوازی در ایران به همان طریق که فوراً پدید می آمد و این فوریت در تهاجم بری بازاریابی سرمایه های غربی نهان بود، می بایست خود را در مقابل غول های صنعتی آن زمان نیز آبدیده می نموده که چنین چیزی به دلیل فشار گسترده نیروهای بعضاً نظامی و به ویژه فزونی غیر قابل مقایسه قدرت اقتصادی دول امپریالیستی، عملاً غیر ممکن شده است، چرا که ضرورت گذر به شیوه تولید به سبک سرمایه دارانه در محدوده ی ایران، نه بر اساس ضروریات تاریخ در گستره مرزهای موجوده و در تقابل با قحطی در جهت بقا، که ادامه سیاست های ارتجاعی شده ی سرمایه دارانی بود که دیگر تاریخ انقضایشان به عنوان یک طبقه انقلابی در کشور های سرمایه داری مادر به سرآمده و در کشورهای خود و در مقابل مردم کارگر و زحمتکش خود نیز نقشی ضد اجتماعی و مخالف با پیشرفت و ترقی ایفا می نمودند. بیان این مسئله را ما در تحلیل های کمونیست هائی همچون لنین "امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله رشد سرمایه داری و در عین حال فاسدترین و پوسیده ترین و توسعه طلب ترین مرحله سرمایه داری" که خود را در راه اندازی جنگ ها برای تقسیم و باز تقسیم جهان و

غیره نشان می دهد، می بینیم که فقط در دو جنگ جهانی اول و دوم اش، باعث مرگ بیش از ۶۰ میلیون انسان می گردد.

بدین روی طبقه نوین و در حال تکوین سرمایه دار ایران، از همان ابتدا نه تنها توانائی بسیج توده ای در بین مردم زحمتکش را نداشته که هنوز انقلابی را با پروژه دولت و ملت سازی به سرانجام نرسانده، زندگی را به دلیل وابستگی ماهوی اش به نیروهای ارتجاعی غربی- دولت های امپریالیستی که نتیجه محتومش غارت منابع طبیعی و استثمار منابع انسانی و بیرون کشیدن مافوق سود امپریالیستی از گرده طبقه کارگر و سایر زحمتکشان است که زندگی را بیش از حد بر طبقه نوین تولید کننده یعنی برای کارگران و توده های زحمتکش طاقت فرساتر می کرد، در اینجاست که اینگونه جوامع با چرخش سیستم نا بهنگام و غیر اصولیشان به سمت سرمایه داری مجبور می شوند تا طبقه سرمایه دار از روز اول تولدش به عنوان طبقه ای ضدانقلابی و در جهت منافع دولت های پدرگونه ی خویش، پای به صحنه گذارد و این است که تاریخ انقلابی گری این طبقه بر خلاف هم نوعش در اروپا به چند ده سال هم نرسیده و فوراً به سمت شیوه سیاسی دیکتاتوری لجام گسیخته سرمایه، با شیوه برخورد سریع، خشن و سرکوبگرانه، قتل، فجایع، تیر باران و حتی بوسیله زدن

آمیول هوا و بالش گذاشتن بر دهان زندانیان سیاسی و شلیک کردن حرکت می کند. و اینگونه دولتی را بنا می نهد که، از همان ابتدای امر در مقابل طبقه تولید کننده و سایر اقشار زحمتکش جامعه نه به عنوان حداقل دولت یک طبقه با هویت انسجام یافته، بلکه به عنوان گرفتن نقش پادو و نوکرپیشه در برابر سرمایه داران و دولت های امپریالیستی، ارتجاعی و به تعبیری جنایتکار عرض اندام کند.

فی الواقع با مختصات این طبقه می توان چنین مدعی بود که رشد سرمایه داری در ایران نه می توانسته آن گونه که برخی از ایدئولوگ های جنبش های ناسیونالیستی، قومی و نه ملی (که عموماً و بر خلاف ادعاهای ملی گرایانه شان، وابسته به دولت های امپریالیستی غرب هستند) نقشی مترقی داشته باشد، که در واقع به مسند قدرت رسیدن آن به صورت تمام عیار در گرو یک دیکتاتوری تمام عیار نظامی می بود، که منجر به سرکوب جنبش های پیشرو و ملی می شد. به زعم ما بهترین گزینه انتخاب برای حکومت داری در ایران از سوی بورژوازی در واقع دارای همین پارامتر ها بوده و هست که بارها نیز اشاره داشتیم که نه تنها به صورت متحول شدن گام به گام جامعه یا بوسیله انقلابی از درون و متکی به نیروهای خواهان متحول شدن آن و به جلو گام برداشتن و با حفظ "استقلال" بوده است، بلکه با کمک و ورود کالا و

سرمایه به شکل وام های دولت های خارجی پدید آمده است. و بدین تعبیر است که تزریق نمودن نقشه ها و شگردهایی از سیاست های نظامی و اقتصادی امپریالیسم امریکا برای حفظ منافعی در ایران و در دوران پهلوی دوم در مغز و استخوان بورژوازی ای که (هنوز هم همان مدل را دنبال می کند) چیز عجیبی نبود.

برای اثبات این امر یعنی تداوم همان سیاست دولتی با بیان ادامه حیات میلیتاریسم دولتی، می توان بر خصوصی بودن و خصوصی تر شدن خدمات اجتماعی یا به عبارت دیگر، اموال عمومی را هر چه بیشتر به مالکیت افراد نزدیک به خود در آودن در طی سی سال گذشته، پائین بودن میزان مالیات بر درآمد سرمایه داران و سود سرشار و بی حساب و کتاب سرمایه داران با همان منطق بورژوائی و دوقطبی شدن هر چه بیشتر فضای جامعه و سرکوب بیش از پیش هر نوع خواست و حرکت کارگران و زحمتکشان ساکن در ایران و بویژه ملیت ها در اینجا اشاره داشت. تاثیر این شیوه کپی کاری شده و تحمیلی در طی دهها سال تا بدان جا پیش می رود که به محض اعلام بحران مسکن در امریکا، به صورت آنی در ایران هم شاهد همین نوع بحران در اواخر سال ۸۷ و ابتدای سال ۸۸ می گردیم. حتی توجه بر این نکته نیز خالی از لطف نیست که صنایع و شیوه اصلی اقتصادی، برخلاف ادعاهای موجود

مبنی بر چینی یا روسی بودن آن، تا بدان حد وابسته کشورهای های سرمایه داری آمریکای شمالی و اروپا و یا به اصطلاح مادر است که، نظام بعد از سی سال از حکومت کردن هنوز هم نتوانسته خود را با دولت های امپریالیستی قدرتمند شرقی، در جهت منافع سرمایه داران منطبق کرده، در حالی که ارتباطات حسنه ای با قدرت هایی از قبیل چین و روسیه حداقل در طی بیست سال گذشته داشته است، و همین است که آنها را وا می دارد تا مدام در صدد رفع تحریم های اعمال شده از سوی دولت های امپریالیستی غربی برآیند. یعنی به یک تعبیر همانقدر که سیستم حاکم موجود در ایران به شیوه ای عامیانه، خود را در قطب مخالف کمپ سرمایه داری امپریالیستی در غرب و خصوصاً آمریکا می نمایاند، اما به همان میزان و یا بیشتر نیز، زیر ساخت های اقتصادی و اجتماعی اش بر خلاف تصور رایج، به شدت امریکائی و اروپائی (سرمایه دارانه) بوده و به همین جهت است که علاوه بر ارتباط حسنه اش با قدرت های امپریالیستی همچون چین و روسیه، اما مداوماً رفع تحریم های اعمال شده از طرف قدرت های امپریالیستی غربی برایش حائز اهمیت بوده است.

عنوان نیروهای اقتصادی خارج از چرخه قدرت سیاسی و نیز اپوزسیون راست در خارج کشور، بیش از هرچیزی مترصد فلان بیانیه مجلس سنای امریکا و یا بروکسل بر علیه دولت و حکومت ایران به عنوان نشانه موفقیت خود است، و توان تمامی جناحین در قدرت و خارج از قدرت بورژوازی ایران در انواع شیوه ها و ملیت های گوناگون، وابسته است بر چگونگی رابطه و مشروعیت اش در نزد امپریالیسم امریکا و اتحادیه اروپا، البته این و برخلاف آنچه که عموماً گفته می شود نه در ماهیت به ظاهر مترقی دولت های تجاوزگر غربی که بر اساس سودآور بودن هرچه بیشتر و شیوه قدرتمندتر استثمار و تولید نهان است. این تنیدگی سرمایه داری ایران در اقتصاد بین المللی امپریالیستی به حدی بود که از چشم بیانگذاران حرکت نوین انقلابی در ایران نیز پوشیده نماند. امیر پرویز پویان در نوشته ای به نام "خشمگین از امپریالیسم، ترسان از انقلاب" که در سال ۱۳۴۸ نوشته و در نقد نماینده ی اقشار ملی گرا و خرده بورژوا، یعنی جلال آل احمد است، بدرستی می نویسد:

"دیالکتیک تحول جامعه ما، جامعه ای که در زمره حلقه های متعدد امپریالیسم قرار دارد و بورژوازی ملی آن، زیر ضربات خردکننده بورژوازی کمپرادور و بوروکراتیک نیروی لازم را برای رهبری یک جنبش انقلابی از دست داده است و این کمک می

حتی می توان توجه داشت که جناحین بورژوائی جنبش های "ملی" موجود به

کند تا تضادهای اجتماعی ناشی از وابستگی به امپریالیسم لزوماً با یک انقلاب سوسیالیستی از میان برداشته شوند، ...”

در اینجا می توان متذکر شد که نمود عینی قدرت گردانی پهلوی در وابستگی مستقیم اش با امپریالیسم امریکا، و نیز جمهوری اسلامی که حیات خود را در توازن قوا با امریکا می یابد. بنابراین دیگر جناحین سیاسی بورژوازی ایران در اپوزسیون نیز تحت عنوان جریانات ملی و مذهبی، چیزی جز سرکوب مردم زحمتکش ثمری دیگر نخواهند داشت. مثلاً اگر به دنبال توازن قوا نیز نمی بودند! جز آن که تجربه کرده و می کنیم، یعنی عدم قطع ارتباط یا نوکری برای این قدرت جهانی. چرا که مخالف با قدرت خارجی و خصوصاً امریکا، از آن جا که ماهیت دول سرمایه داری را در ایران شکل می داده است، ممکن نبوده و دستاورد ارتباط به شکلی عیان هم چیزی نخواهد شد؛ جز همان که در عاقبت رژیم پهلوی دیدیم، یعنی بازهم درگیر شدن رژیم و جامعه در بحران اقتصادی و سیاسی.

نکته ای که به طور کلی مد نظرما است بدین گونه می باشد که حیات شیوه ی تولید سرمایه دارانه در ایران و در اشکال گوناگون کلی و بومی اش، نه می تواند

آلترناتیو رهایی بخشی برای اقشار، طبقات و ملیت های تحت ستم بوده، که در واقع امر، نتیجه ی تاریخی آن چیزی نبوده است جز گسترش بی سابقه استعمار طبقاتی و انواع ستم ها. کافی است نگاهی دقیق داشته باشیم بر سیر وقایع تاریخی، تا بدین نتیجه برسیم که این حیات اقتصادی سرمایه داری بوده است که هر چه بیشتر آن را به سمت مرکزگرایی و پدید آوردن انواع ستم ها سوق داده است و بدین گونه تعبیر ما از جنبش های ملی، نه نتیجه تخاصم دو و یا چند ملیت، که در واقع نتیجه سیاست های سیستم سرمایه داری و دولت دیکتاتور برخواسته و حافظ آن در ایران است که در اشکال دیگر ستم و برای ابقای خود، تداوم و گسترش یافته و می یابد.

برای تکمیل این بخش می توان به نمونه بازاریان تهران اشاره نمود که ظرف چند ده سال گذشته و در پیوند با منافع رژیم می که در تضاد کامل با به رسمیت شناختن حقوق دیگر ملل ساکن در ایران است، به سمت تبدیل شدن به صاحبان وسائل تولید حرکت کرده، حال آن که بورژوازی موجود در بازار را بخشاً و به گفته بسیاری، آذربایجانی هائی تشکیل می دهند که در تضاد با جنبش رفع ستم ملی، با سرمایه گذاری هایشان در مافیای هیئتی بازار، درصدد تحکیم قدرت مرکزی تلاش می کنند و این گونه است که جنبش ملی متوهم به جناحین بورژوازی داخلی یا

اپوزیسیون خارج کشوری، تقریباً شاهد هیچ گونه مبارزه ی جدی رو به پویندگی نبوده و هر دم بیشتر در بن بست سیاست های حتی ضد ملی خود گیر می کند، چرا که رهبری مدعی آن نه تنها نیروئی ملی نبوده که در جهت منافع دیگر قدرت های سرمایه دارانه(امپریالیستی) خود را بازتعریف نموده و این چنین در یک تناقض لاینحل، توانائی شکوفا نمودن مبارزات را هرگز نداشته و نخواهد داشت.

سلطان زاده، حیدر عمواوغلی، اشراقی، نشأت گرفته از درون مبارزات قهرمانانه و انقلابی کارگران ایرانی الاصل شرکت کننده در مبارزات طبقاتی جامعه روسیه تا پیروزی انقلاب کارگری-سوسیالیستی اکتبر، به سرعت پدید آمده و با تاثیر گذاری و حداقل رهبری فکری جنبش های آذربایجان و جنگل می بایست که نقش طبقه ای را که به دلیل وابستگی و ضعف سیاسی نمی توانسته جامعه را حول نیروی سازنده (هر چند که اثبات نمود سازنده هم نیست) خود متحد کند، بر عهده گرفته و اینگونه حتی به دامنه تاثیر گذاری انقلاب روسیه نیز بی افزاید.

البته ممکن است بسیاری بپندارند که رهبری جنبش های ملی و مترقی به توسط کمونیست هائی چون حیدرعمواوغلو و سلطان زاده ها، چه ارتباطی به جنبش های ملی داشته است که البته سوال هائی از این دست بین فعالین جنبش ملی آذربایجان بسیار هم مطرح است.

در پاسخ به این مسئله می بایست به دو نکته اشاره داشت:

۱. برآمد، تاثیرگذاری روزافزون و ایفای نقش رهبری توسط حزب کمونیست اولیه ایران، نه امری اختیاری که در واقع چیزی بود که ضرورت زمانه، آن را بر حزب در

دو. جنبش های ضد مرکز

و اما دقیقاً در بطن تولید و رشد تناقضات سرمایه داری وابسته ایران حتی در دوران مشروطه است که همین جنبش مترقی بورژوازی باز هم در نتیجه سیاست های سرکوبگرانه و رو به سازش خود با فئودالیسم و بویژه سرمایه امپریالیستی با جنبش های ضد مرکزی روبرو می گردد که نه در سویه منافع سرمایه داری ایران که در واقع بدان ضرباتی را وارد نموده و آن را به سمت تلاشی سوق می دادند. برای نمونه چیزی از حیات و اعلام موجودیت طبقه سرمایه داران دیر به صحنه رسیده در ایران نمی گذرد که جنبش هائی از قبیل آذربایجان پا به صحنه مبارزات گذاشته و نه در تحکیم قدرت، که به سمت سرنگونی آن به صورت مسلحانه در بطن انقلاب مشروطه حرکت می کنند، چرا که آلترناتیوهای سرمایه دارانه که فقط گاهاً پز روشنگری را با خود یدک می کشیدند، نمی توانستند جامعه را از تضادهای موجود در آن رهائی بخشیده و درست در همین جاست که حزب کمونیست ایران به رهبری رفقائی چون

آن مقطع تحمیل می کرد، چرا که بورژوازی داخلی و خارجی در اشکال گوناگون سیاسی و ملی اش اثبات نموده بود که برای بقای خود نه حامل پیامی دموکراتیک که حامی ارتجاع و مستبدترین اشکال حکومتی است و بدین تعبیر بهترین گزینه خود را با حمایت های داخلی و خارجی اش که دیکتاتوری و کودتای پهلوی بود را به رأس قدرت آورد.

۲. در این مقطع است که ستمبران و زحمتکشان ایران که تمام آرمان ها و مطالبات دموکراتیک شان از جمله حقوق ملی خود را در برابر شگرد سرمایه داری که همانا اختناق و کودتای پهلوی بود در تضاد دیده و هر چه بیشتر مبارزات خود را با آلترناتیو ارائه شده توسط کمونیست های انقلابی پیوند زده و به طبقه سرمایه داران که به سمت یک دیکتاتوری عیان حرکت می کردند، پشت نمودند. که آن هم به توسط نیروهای ارتجاعی-اسلامی از جمله میرزا کوچک خان با خیانت روبرو شده و بدین گونه مبارزات خلق تحت ستم تازه پدید آمده، در مقابل ارتجاع و کودتای پهلوی با کمک های بورژوازی داخلی و دول کاپیتالیستی-امپریالیستی غربی در آن انگلیس تنها مانده و به شکست منجر شد و البته که برآمد آن چیزی نبود جز تشدید انواع استثمار و ستم های طبقاتی، ملی و جنسیتی.

جای دارد تا باز هم اضافه کنیم که ستم ملی پدید آمده در ایران نتیجه تناقضات لاینحل سیاست های نظام کار و سرمایه بوده و بدین تعبیر حل آن نیز به هیچ عنوان نمی تواند توسط نیروهای وابسته به سرمایه داری که به دلیل وابستگی ماهوی شان با قدرت های خارجی که پوشالی بودن بحث های ملی گرایانه آن ها را اثبات می کند و یا توسط نیروهائی که ماهیتشان نه تنها در ایران که در تمام دنیا به سمت پایه گذاری اشکال گوناگون فاشیسم و دیکتاتوری می انجامد، صورت پذیرد و این تنها جنبش های اصیل مردم زحمتکش و برخاسته از منافع طبقاتی است که منافعشان در تضاد آشتی ناپذیر با صاحبان سرمایه و ابزار تولید است که می توانند راهگشای حل مسائل پیشاروی جامعه از جمله رفع ستم ملی باشند. این یعنی اینکه حل مسئله ستم ملی در ایران بدون تعیین تکلیف نمودن با دولت مرکزی سرمایه و حرکت به سمت لغو مالکیت خصوصی بورژوائی بر ابزار تولید در ایران غیر ممکن شده است. به باور ما، اگر سرمایه داری، دولت و نمایندگان سیاسی و ارتجاعی این طبقه می توانستند به سمت حل مسئله ملی حرکت کنند، تا کنون آنرا حل نموده بودند. پس، اگر ستم ملی ای باقی است و اگر بر این مبنا جنبش هائی موجود هستند، این از ناتوانی و عقیم بودن خود سرمایه و نیروهای سیاسی اش در این

سازمانهای کارگری خود فروخته درون خود از انقلاب اجتماعی در کشورهای خودی جلو گیری کند، پس در جوامعی مانند ایران به دولتی نیاز داشت و دارد که هر گونه خواست اقتصادی سیاسی و دموکراتیک طبقات و اقشار دیگر را سرکوب کند. بویژه اینکه با طبقه کارگری روبرو بود که قبل از رشد و توسعه خود در جامعه ایران از علم رهائی خویش و نیز سازمان انقلاب اجتماعی خویش و تجربیات هم طبقه ای هایش و بویژه کشور همسایه روسیه برخوردار بود. الآن هم بعنوان نمونه، در ایران از یک طرف به دلیل وحشت و هراس مرگ از طبقه کارگر و از طرف دیگر با وجود سودهای نجومی در سطح جهانی، رقابتی را باعث شده است که سرمایه داران را حریص تر از آن کرده است که امتیازی را بتوانند به میل خود بدهند، حتا اگر کوچکترین آنها باشد، مگر اینکه حرکتی سازمان یافته و تحت یک رهبری با برنامه و استراتژی کارگری-سوسیالیستی موجود باشد که او را ناعلاج از دادن امتیاز کند. اما و اگر وظیفه ضروری کارگران و زحمتکشان یا بدین معنی خلق های تحت ستم تُرک، گُرد، عرب، بلوچ یا ترکمن در جنگیدن بر علیه نابرابری در جهت دست یافتن به حقوق برابر و بر علیه دولت است، در طرف مقابل هم سرمایه داری و انواع جریانات سیاسی وابسته به آن در حکومت و اپوزسیون، بر اساس ضرورت کسب سود

رابطه مثل خیلی از موارد دیگر ناشی می گردد. حال آن که در مقطع پدید آمدن خود که می بایست نقشی پیشرو و انقلابی را در سطح جامعه با حل نمودن شیوه تولید دهقانی به مانند هم کیشان خود در اروپا ایفا می کرد، نکرده و نمی توانست بنماید، با توجه به امکانات نامحدودی که داشته و باز هم اگر در طلب و احقاق حقوق ملی بود، فرصت را به قدر کافی و عمداً از دست داده است. طبقه سرمایه دار در جوامع سرمایه داری ای همچون ایران، نه تمایلی و نه توان این را داشته است که در جهت استقرار آزادی های دموکراتیک از جمله حل مسئله ملی حرکت نماید، زیرا که بورژوازی در ایران در تضاد با فئودالیت و برای پس زدن آن نیازی به نیروی دهقانان تحت ستم نظام پیشین و نیز طبقات نوین احساس نکرده و نداشته است، او متکی و تحت سلطه سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی بود که از قدرتی مافوق قدرت سیستم فئودالی موجود برخوردار بود و چون بلدوزر در مقابله با نظام فئودالیت و بویژه با بنینه اقتصادی و نیروی نظامی ای که داشت او را روبید و بُرد و مانند بورژوازی در جوامع غربی چون فرانسه، دیگر به مرز زمین کوچک دهقانی به عنوان سنگر نیازی نداشت. از طرف دیگر امپریالیسم به سودی مافوق سود حاصله در کشور ایران نیاز داشت، تا بتواند با دادن امتیازاتی به طبقه کارگر و بویژه رهبران

سرمایه مجبور به سازماندهی انواع ستم ها بر طبقه کارگر و زحمتکشان هستند.

مد نظر قرار ندهند که تنها این زحمتکشان و کارگران فاقد مالکیت بر ابزار تولید و فاقد قدرت و بی افق در درون جامعه سرمایه داری هستند که می توانند مبارزه را تا سرحد مبارزه مرگ و زندگی در خیابان ها پیش برده و برای اثبات این مدعا تنها کافی است تا نگاهی بر لیست جان فشانان این مبارزات ببینیم تا بدانیم که طبقه کارگر در آذربایجان، کردستان یا اهواز، می تواند و می خواهد تا ستم ملی برآمده از تناقضات بورژوائی را حل نماید و آنچنان در این مسیر و بر هدف خود قاطع است که تا پای طناب های دار وسینه سپر کردن در برابر گلوله ها نیز در خیابان ها می رود.

جنبش های رفع ستم ملی در ایران نه خاصیتی بورژوائی که حتی تاریخاً نیز، کمونیست ها و کارگران پیشرو و انقلابی پرچمدار آن بوده اند، رفقا، زمین مبارزه بر علیه نابرابری پدید آمده از درون مناسبات سرمایه داری را به دست جناحین برادرش (اعم از سراسری، بومی و امپریالیست) نسپاریم! چرا که پیام آزادی و نان، رفاه و شادی را تنها بر پرچم سرخ کارگران نوشته اند.

روی سخن به انقلابیون کمونیست!

با توجه به این که یکی از وجوه نظام سرمایه دارانه ی ایران در جهت منافع بیشتر، دائماً در طول تاریخ، دامن زدن به انواع ستم ها از جمله ی آنها ستم ملی بوده است و همین امر موتور محرک همین جنبش ها در دل تناقضات جامعه سرمایه داری هم بوده است، بدین روی می باید اشاره گردد که عدم دخالت گری کمونیست های انقلابی در چنین امری میتواند به معنی سکوت ما در برابر ستم طبقاتی ای باشد که نه فقط در شکل اقتصادی آن بروز کرده است بلکه در انواع دیگر ستم از جمله ستم جنسیتی و ملی اش هم بروز می یابد.

اما در همین حین و بر اساس تبلیغات آن جناح هایی از احزاب که واژه امپریالیسم و مبارزه بر علیه آن را از درون ادبیات خود شسته اند، چیز چندان عجیبی نیست که مبارزه ملت های تحت ستم که در اصل نوعی از مبارزه ی طبقه کارگر و اقشار زحمتکش می باشد را نیز مبارزه خرده بورژوائی یا بورژوائی ببینند و هیچ گاه این را

***برداشت از جزوه "نظری اجمالی بر تاریخ توسعه" نوشته احیا

پانویس ها:

* بعضاً از این جنبش، تحت عنوان حرکت ملی یاد می شود که شباهت زیادی به اسم حزب حرکت ملی ترکیه دارد که از جمله احزاب پارلمانی با متدهای فاشیستی و پان ترکیستی است.

* توجه داشته باشیم که جنبش ملی آذربایجان در بسیاری موارد به توسط جریانات پان، عمداً به عنوان یک جنبش احقاق حقوق قومی و نه ملی خوانده می شود در حالی که در ادبیات سیاسی جهانی تفاوت بسیاری در بین این دو واژه موجود است. فی الواقع یک جنبش ملی، برآمد تناقضات شرایط مدرن سرمایه داری بوده، حال آنکه جنبش های قومی جنبه ای پیشاسرمایه دارانه داشته و در این راستا تفاوت ماهوی آن چنانی با پان ایرانیست ها نداشته و بدین تعبیر است که قوم پرستان را نه نیروئی مدرن و مترقی که به دلیل رجوع شان به هزاران سال گذشته، به عنوان جریانات ضد تاریخی و ارتجاعی قلمداد می کنند. نمونه این جریانات در کردستان، شاخه های گوناگون حزب دموکرات و در اهواز، وهابیون هستند.



بیانیه نشریه باروت:

زمینه های بروز ستم ملی در ایران و چگونگی رفع آن

تیرماه ۱۳۹۳

WWW.BAROOTMAG.BLOGSPOT.COM
EMAIL: BAROOTMAG1391@GMAIL.COM